

اسقف‌ها و روحانیان مسیحی، گستاخی را به‌جایی رسانیدند که حتی به‌آتشکده‌های زرتشتیان نیز خساراتی وارد آوردند و سرانجام یزدگرد مجبور به مجازات آنها شد. پاره‌یی از حکمرانان بعدی ایران، به‌منظور جلب نظر موبدان و با تحکیم موقعیت خود در میان جامعه روحانیان، دست به تعقیب پیروان ادیان دیگر زدند. «اعمال شهدای ایرانی» که به‌زبان سُرِیانی نوشته شده شرح اعدامها و شکنجه‌هایی است که مطالعه آن، مو را برتن راست می‌کند، (وحشتناک‌ترین آنها مجازات «۹ مرگ» بود که کریستن‌سن دانمارکی در تاریخ خود ج ۱ ص ۳۰۵ به‌توصیف آن پرداخته است). بعدها حمایت از مسیحیان ایران و بهبود موقعیت جامعه مسیحی، در شرق دجله، به‌عنوان وظیفه اساسی سیاست روم درآمد و به‌عهده قیصر سپرده شد. ناگفته نگذاریم که شدت عمل مسیحیان نسبت به مقدّسات و اعتقادات مزدآپرستان نیز قابل انکار نیست؛ موقعیت اجتماعی مسیحیان با نفوذ تعالیم نسطوری (که به‌جای آب و این و روح‌القدس به طبیعت واحد مسیح معتقد بودند) بهبود کلی یافت. چندی نسطوریان مورد تعقیب قیصرهای فسطاطینیه قرار گرفتند و در شمار دشمنان امپراتوری بیزانس درآمدند، ولی شاهان ساسانی همینکه خطر سیاسی را منتفی دیدند، به‌نسطوریان آزادی مذهبی اعطا کردند.

در مورد ارمنستان، سیاست حکومت ایران این بود که مردم این خطه، از آیین مزدیسنا پیروی کنند و گاه در این راه سختگیری‌هایی به‌عمل می‌آمد؛ منافع اقتصادی و سیاسی ایران و روم در این جریان نقش مهمی داشت. به‌طور کلی روحانیان زردشتی با ادیان غیرایرانی سخت مخالف بودند، چنانکه یزدگرد دوم برای نخستین بار بر ضد یهودیان بپاخواست.^۱ یهودیان از هزار سال پیش از آن تاریخ در ایران ساکن شده بودند و تعداد آنان به‌طور دایم رو به‌افزایش بود؛ علت این امر از طرفی مهاجرت یهودیان از امپراتوری روم و از سوی دیگر رفاه و آسایشی بود که پیروان این دین در زمان هخامنشیان و اشکانیان در ناحیه حاصلخیز بین فرات و دجله از آن برخوردار بودند. کانون علمی یهود در مناطق «سورا» و «پومبذینا» در کنار رود فرات و همچنین در شهرها و دهات دیگر متمرکز شده بود، در این منطقه

۱. طبری، تولدکه، ص ۱۱۸. *تاریخ ساسانیان*، ج ۱، ص ۱۶۴.

ثروت هنگفتی نهفته بود که یهودیان از راه تجارت، صناعت و کشاورزی بدست آورده بودند؛ در همین ناحیه بود که مدارس مشهور یهودیان تأسیس یافت و به تدریج در طول سالهای متمادی تحقیقات و مباحثات مندرج در «تلمود» که مجموعه‌یی از احکام شرعی یهود است، بوجود آمد. کهن‌ترین روایات تلمود پیرامون سال ۵۰۰ میلادی در دسترس مردم قرار گرفت. شموئیل حکیم، در شمار افراد مورد اعتماد شاپور اول بود و مادر شاپور دوم «ایفراهرمز» زبانتون یهود را احترام بسیار می‌گذاشت و با کمال شهامت از آنان حمایت می‌کرد. تیزیابی و مهارت و فعالیت یهودیان در امر تجارت و صناعت به مرور در میان مردم شهرت فراوان یافت؛ موفقیت یهودیان در کار بازرگانی و تجارت و عدم بُردباری موبدان در برابر پیروان ادیان دیگر، موجبات تعقیب یهودیان را فراهم آورد؛ دامنه این تعقیب بخصوص در اصفهان گسترش بیشتری پیدا کرد. در این ماجرا «رأس الجالوت» یهودیان به همراه عده‌یی از یهودیان نامدار اعدام گردیدند و در نتیجه عده‌یی از یهودیان به هندوستان و عربستان مهاجرت کردند. یهودیانی که از این تعقیب جان سالم به در بردند پس از مرگ «پیروز» (که در تلمود به جهت همین تعقیبات و سخت‌گیری‌ها «خیبث» خوانده شده) وضع بهتری پیدا کردند، یهودیان همواره برای دفاع از خود آماده بودند. از وضع مانویان و بوداییان شرق و رفتار شاهنشاهان ساسانی با آنان اطلاعات مختصری داریم.^۱

نکته‌یی که توجه به آن ضروری است اینکه، جامعه روحانیت زردشتی، مخصوصاً در اواخر عهد ساسانیان و مقارن ظهور اسلام در سرآشویی سقوط و فساد افتاده بود و هر فردی از گهواره تا گور در زیر نظارت و سرپرستی آنان بود، تمشیت امور خلق و حلّ و فصل دعاوی با روحانیان بود؛ هیچ‌چیز و هیچ عملی را مردم جاهل آن دوران درست و قانونی نمی‌دانستند، مگر آنکه به تصدیق مغی رسیده باشد (آگاسیاس، کتاب ۲، بند ۲۶)، اسباب قدرت روحانیان فقط این نبود که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت و ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و تشییع جنازه و اصغای اعترافات گناه‌کاران و عفو و یا تعیین میزان کفّاره جرایم و جز

اینها با آنان بود. بلکه علت عمده افتدار آنان، داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفتی بود که از راه استثمار شدید کشاورزان، اخذ جرایم دینی، عشریه و صدقات عاید آنان می‌شد. این طبقه یا گروه مقتدر ولی کوردل، عواید سرشار خود را در راه فعالیت‌های تولیدی و تأمین سعادت اکثریت مصرف نمی‌کردند، بلکه مانند سلاطین، عواید و طلاهای خود را در گنجینه‌ها انبار می‌کردند و از این راه به تورم و آشفته‌گی اقتصادی کشور کمک می‌کردند. روحانیان با تبلیغ افکار و عقاید خرافی هر روز بار ملت را سنگین‌تر می‌کردند: روزی چهار بار بایستی آفتاب را ستایش و ماه و آب را نیایش نمود، هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو، و افروختن چراغ و امثال آن بایستی هرکس دعایی مخصوص تلاوت کند، آتش اجاق نباید هرگز خاموش شود و نور آفتاب نباید بر آتش بتاید و آب با آتش نباید ملاقات کند و ظروف فلزی نباید زنگ بزند (زیرا فلزات مقدس بودند)، اشخاصی که به جسد میت و بدن زن حیاض یا زنی که تازه وضع حمل کرده (مخصوصاً اگر طفل مرده از او بوجود آمده باشد) دست می‌زدند بایستی در حق آنها تشریفاتی اجرا کنند که بسی خستگی‌آور و پرزحمت بود...!

در چنین شرایطی، مردم برای نجات از حدود و قیود طبقاتی، و رستن از قید و بندهای مذهبی، در مقابل نهضت اسلامی که از برادری و برابری مسلمانان سخن می‌گفت، مقاومت مؤثری نشان ندادند.

زمینه فکری مردم مقارن ظهور اسلام

مقارن ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان غیر از اقلیت‌های مذهبی یعنی پیروان مذهب یهودی و نصرانی، حنفا و روشندان عرب غالباً شرک و بت پرستی را محکوم می‌کردند و بعضی از آنها از ثواب و عقاب و قیامت سخن می‌گفتند.^۱

۱- زید بن عمرو (از قریش)، نخستین کسی است که مردم را از کشتن دختران منع کرد، و از بت پرستی و خوردن میته و خون، و قربانی کردن در راه بت‌ها خودداری

۱. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، از ص ۱۳۷ به بعد.

۲ و ۲. دکتر محمدحسین هیکل، زندگی محمد، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۱۸۳.

نمود و خدای واحد، یعنی خدای ابراهیم را پرستید و در یکی از قصاید خود گفت:
 وَإِيَّاكَ لَا نَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ قَسَانًا سَبِيلِي الرُّسْدِ أَصْبَحُ بِأَدْيَا
 یعنی: زنهار! دیگری را با خدا شریک قرار مده، چه راه رستگاری آشکار شده
 است.

چنانکه در اخبار و احادیث آمده است: «در روز عیدی که مردم در نحله اجتماع
 کرده بودند، چهارتن یعنی زید بن عمرو، عثمان بن حویز، عبیدالله بن جحش و
 زرقه بن نوفل، از آن میان به گوشه‌ی رفتند و با یکدیگر گفتند: «بدانید! به خدا، این
 مردم، از همه جایی خبر و گمراهند، این سنگ چیست که ما بر آن طواف می‌بریم، نه
 می‌بیند و نه می‌شنود، نه نفع می‌دهد و نه ضرر می‌رساند، خون قربانی از روی او
 جاری می‌شود؛ بروید دینی جز این برای خودتان پیدا کنید».

۲- نابغه جعدی، از شعرای معروف عرب در جاهلیت و اسلام از میگزاری و
 بت‌پرستی دوری گزید و در اشعار دوران جاهلیت خود، از توحید و بعثت و جزا و
 بهشت و دوزخ سخن گفت و در یکی از قصاید جاهلی سرود:
 قَلَّا لَعَوْ وَلَا تَأْتِيْمُ فِيهَا وَمَا فَا هُوَ بِه لَيْمُ مُنِيْمُ
 در بهشت نه لغو است و نه گناه و آنچه سخن می‌گویند و بدان تموه کنند، برایشان
 پایدار است.

۳- امیه بن ابی الصلت ثقفی، از شعرای دوران جاهلیت که به مذاهب توحیدی
 آشنایی داشت، میگزاری را تحریم کرد و از حساب و عقاب سخن گفت و درباره
 ارزش و اعتبار بت‌ها اظهار تردید نمود و بر آن بود که قبل از محمد (ص) اعلام
 نبوت کند. در یکی از قصاید او آمده است:

لَكَ الْحَمْدُ وَالْتَّعْمَاءُ زَيْنًا وَلَا شَيْءٌ أَعْلَى مِنْكَ جِدًّا وَأَمْجَدُ
 ای پروردگار ما! ستایش و بخشش و احسان مخصوص توست.

چیزی در عظمت و عزت از تو بالاتر نیست
 و در قصیده دیگری گفت:

وَقَفَّ النَّاسُ لِلْحِسَابِ جَمِيْعًا فَتَقَرُّ مُعَذَّبٌ وَ سَعِيْدٌ
 مردم همه برای حساب ایستاده‌اند — هم شقی معذب است، و هم سعید.
 چون این اشعار که مبشر ایمان به خدا و روز حساب بود بر محمد (ص) خواندند،

گفت: در شعرش ایمان است، اما دلش کافر بود.

۴- قَسْ بِنِ سَاعِدَةَ ایادی، مردی حکیم و خطیب بود که پیشوای اسلام او را در بازار عکاظ سوار بر شتر در حال سخنرانی دیده بود؛ در خطبه‌ها و بیانات او، اعتراف به توحید و ایمان به معاد آمده است.

۵- خالد بن سنان، مردی صاحب نظر بود، تا جایی که پیشوای اسلام گفت: «ذَلِكَا نَبِيُّ اضَاعَهُ قَوْمَهُ يَعْنِي: پیامبری بود که قومش حق او را نشناختند؛ دخترش که به دین اسلام درآمد، چون سوره قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را از آن حضرت شنید، گفت: پدرم نیز چنین می‌گفت (معارف ابن قتیبه، ص ۲۸ - ۳۹).

مُعَلِّقَاتٌ سَعٍ یعنی هفت قصیده‌یی که قبل از اسلام، از لحاظ فصاحت و بلاغت کم نظیر، و در خانه کعبه آویخته شده بود و اثر طبع مردانی چون: اِمْرُؤَالْقَيْسِ وَطَرْفَةَ بِنِ عَبْدٍ وَزُهَيْرٌ وَابِيدٌ وَعَمْرُو بْنُ كَلْثُومٍ وَعَبْتَرَةٌ وَحَارِثٌ بود، در تحریک افکار و اندیشه‌های محمد (ص) نفوذی عمیق داشت! علاوه بر اینها جد محمد (ص) عبدالمطلب، مردی روشن بین و دانا بود و با بسیاری از سنن و عادات عهد جاهلیت سر جنگ و مخالفت داشت، چنانکه در کتاب بحار، ج ۱۵ ص ۱۲۷، آمده است: «از پرستش بت‌ها برکنار بود و خدا را به یگانگی می‌شناخت، به نذر وفا می‌کرد، و سنت‌هایی نهاد که بیشتر آنها در قرآن نازل گشت و در سنت رسول خدا پذیرفته گشت، و آنها عبارت است از: وفای به نذر؛ و پرداخت صد شتر در دبه، و حرمت نکاح با محارم، و موقوف ساختن درآمدین به خانه‌ها از پشت آنها، و بریدن دست دزد، و نهی از زنده بگور کردن دختران، و مباحله (یعنی لعنت و نفرین کردن از جانب حق)، و حرمت میگزاری و حرمت زنا، و حد زدن زناکار، و قرعه زدن، و اینکه نباید هیچکس، برهنه پیرامون کعبه طواف نماید، و پذیرایی از مهمان، و اینکه نباید هزینه حج را جز از مال پاکیزه خود بردازند، و بزرگ داشتن ماه‌های حرام، و تبعید کردن زنان مشهور زناکار...»^۱ و خمس دادن از گنج‌ها، و سقایت (آب دادن) حاجیان و هر طوافی را هفت شرط قرار دادن...^۲ و جز اینها.

۱. دکتر محمد ابراهیم آینی و دکتر ابوالقاسم گرجی، تاریخ پیامبر اسلام، از انتشارات دانشگاه، از ص ۱۴ به بعد (به اختصار).
۲. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. همان کتاب، ص ۴۳.

در صدر اسلام خط و کتابت معمول نبود؛ جانشینان حضرت رسول و سران عالم اسلام حتی المقدور با نوشتن مخالفت می‌کردند؛ با این حال اشخاصی مانند ابوهریره و عبدالله بن عمرو الزهّری و حسن بصری همواره در طی قرون اول هجری، یادداشت‌هایی برمی‌داشتند، و در بعضی موارد دستور می‌دادند که یادداشتها را پس از مرگ آنان بسوزانند، زیرا این یادداشت‌ها فقط برای کمک به حافظه بوده است، و آنچه این دانشمندان می‌دانستند شفاهاً به دیگران انتقال می‌دادند. در واقع تا اوایل قرن دوم هجری با تحریر احادیث مخالفت شدیدی وجود داشت.

رشد فرهنگ و تمدن اسلامی

پس از آنکه دایره نفوذ سیاسی اعراب در اثر جنگها و کشورگشایی‌ها وسعت یافت، زمامداران اسلامی به مسئله فقر فرهنگی خود، و ناآشنایی به مبانی سیاست و مملکت‌داری پی بردند. به قول استاد فقید علی اکبر دهخدا: «در دوست سال اول حکومت، با شمشیر، به تمدن‌ها تاختند و با ازدیاد وسعت زمین‌های مفتوح، بر خود بالیدند و جز قرائت قرآن و صدای آذان، چیز دیگری از مدارس و مساجد آنها برنخواست. دوره شمشیر، که در این امپراتوری مانند همه امپراتوری‌ها مستعجل بود به دوره فراغ و نیام‌کردن شمشیر رسید؛ از جانب دیگر مغلوبان نیز به زبان اسلام آشنا شدند و شروع به سؤال و جواب کردند، بحثهای منطقی و استدلالی، جای کشتار و قتل و غارت را گرفت. دستگاه خلافت، در مقابل این سئوالات، خود را یکباره دست تهی و (صِفْرُ الْكَفِّ) و پیاده یافت و نتوانست با ندای «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کار کند و سنگ تکفیر نیز به کار نیامد، در نتیجه تسلط بر دیگر اقوام، عرب بر سر دوراهی قرار گرفت، که یک راه به سقوط و انهدام امپراتوری عرب، می‌کشید و دیگر راه به غنی‌کردن و از فقر بیرون آوردن آن می‌انجامید. دربار عباسی خوشبختانه این بار، کج سلیقگی نکرد و با انتخاب راه دوم به ندای تاریخ و نیاز زمان جواب مثبت داد و امپراتوری خود را از فقر فرهنگی رهایی بخشید، و با راه یافتن به گنجینه‌های علمی

یونان، دست به پایه گذاری تمدن و فرهنگی زد، که می توان گفت در دوره خود یکی از تمدن های پیشرو و روشن بود، این که علم یونانی چگونه به دست عرب ها افتاد، خود از داستان های دلکش تاریخ علم است؛ محققى به نام کارادووا^۱ می گوید: عربها از سربانی ها علم یونانی را فرا گرفتند؛ توضیح آنکه پیش از تسلط اعراب، طایفه «آرامی» که از نژاد سامی بودند و به زبان سربانی تکلم می کردند، با گذشت زمان، دست به گنجینه های علمی یونان بردند و با ترجمه های سربانی این گنجینه معارف بشری، شروع به نشر آن در بین همسایگان خود کرده بودند و به این ترتیب عربها معرفت یونانی را اول بار از برادران آرامی خود فرا گرفتند؛ شهر اورفه (ادس سابق) از مدت ها قبل، مرکز مدنیت سربانی بود و مدرسه مشهوری داشت. از اواسط قرن دوم میلادی یعنی تقریباً پنج قرن پیش از هجرت بنیان گذار نهضت اسلامی، دین مسیحی به سرزمین آرامی راه یافت و کتاب مقدس از روی متن عبری و ترجمه یونانی به زبان سربانی برگردانده شد، کلیسا و دیر مسیحی بین قوم آرامی جای خود را باز کرد؛ آرامی ها در حدود قرن سوم، کلیسای خود را تابع کلیسای یونانی کردند و ارتباط عمیق دیگری بین آنها و یونانی ها برقرار شد و مرتباً طلاب مسیحی آرامی به «اورفه» می رفتند و در مدرسه آنجا به تحصیل می پرداختند. در این مدرسه، علاوه بر آنها مسیحیان بین السهرین و ایران نیز کسب دانش می کردند و به آتش قبل و قال های علمی دامن می زدند. این مدرسه که به «مدرسه ایرانی ها» موسوم بود، یکی از بزرگترین مراکز علمی عهد قدیم است و در دوره خود خدمات شایانی به بسط فرهنگ یونانی در شرق کرده است. اینکه چرا نام آن «مدرسه ایرانی ها» بوده است، هنوز به طور دقیق معلوم نشده است؛ شاید کثرت طلاب ایرانی، یا بودن آن در قلمرو پادشاهی ایرانیان موجب این تشبیه باشد.

در اواخر قرن پنجم میلادی، مذهب نسطوری در این مدرسه شایع گشت، بر اثر این شیوع زنون^۲ به سال ۴۸۹ میلادی آنرا بست، در نتیجه اهل تحقیق و دانش پژوهان متفرق شدند. ناچار عاشقان علم بار سفر بستند و با مهاجرت آنان، دو مدرسه «نصیبین» و «جندی شاپور» تأسیس گردید. انوشیروان به سال ۵۳۰ مدرسه

1. Cara de voux.

2. Zenon.

جندی شاپور را افتتاح کرد و دانشوران نسطوری، مذهب آرامی را به آنجا کشیدند و این مدرسه پس از فتح ایران به دست مسلمانان، نیز باز بود و به قول «کارادوو» تا زمان عباسیان دوام داشت و خدمات شایانی به بسط علم در شرق و آسیای جنوب غربی نمود و در انتقال شعله دانش به جهان اسلامی مؤثر افتاد. به این ترتیب آرامی‌ها در حدود پنج قرن چراغ دانش یونانی را فراراه طالبین داشتند و سرانجام با انتقال فرهنگ خود، گنجینه معارف اسلامی را غنی کردند. در این جریان، سریانی‌های حرّان که به «صابی» شهرت داشتند، دست به ترجمه کتاب سریانی به عربی زدند و گاه خود بعضی از متون یونانی را ترجمه کردند و با این اقدام نقص میراث فرهنگی سریانی را برطرف نمودند. ورود فلسفه افلاتونیان جدید به اسلام، همچنین نشر کتب ریاضی یونانی در بین مسلمانان از جمله کارهایی است که به همت قوم صابی صورت گرفته است. چون بعضی از ترجمه‌ها دقیق نبود، بعضی از دانشمندان اسلامی برای بار دوم به ترجمه و تنقیح کتب پرداختند و با کنجکاوی خود نارسایی ترجمه را از پیش برداشتند و مقصود ابن‌التیم در «الفهرست» که می‌گوید «نقله فلان» و «أصلحه فلان» همین ترجمه‌ها و نقل هاست.

خلاصه، فلسفه بدین ترتیب به اسلام راه یافت و دانش یونانی از این راه بین مسلمانان پخش شد. مسلمانان دیگر آن جنگجویان صدر اول نبودند و از برکت اسلام و تمدن یونانی و فرهنگ ملل مفتوح، صاحب فرهنگ و تمدن شدند و خشونت بادیه‌نشینان آنان رو به کاهش نهاد... باری مطالعه سیر تمدن و علم یونانی و تلاش وارثین آنها، یعنی مسلمانان، یکی از زیباترین مطالعات، در سیر تمدن هاست. مسلمانان با اخذ فرهنگ یونانی بازار دانش آنروز را گرم کردند و در مدارس خود گاهگاه بر روی این تار و بودهای علمی یونانی طرح نو در انداختند و افکار و اندیشه‌های بدیعی عرضه کردند؛ با اینکه طراحان، غالباً ایرانی و غیرعرب بودند، آثار خود را به زبان بین‌المللی عصر خود، یعنی به زبان عرب می‌نوشتند. بنابراین فرهنگ و تمدن اسلامی، محصول فکر و حاصل تلاش ملل غیرعربی است که زیر پرچم اسلام گرد آمده بودند و الا آن قوم رزمجو و مبارز جز قرآن کریم و احادیث و اخبار، چیزی به این فرهنگ غنی تقدیم نکردند.

باید توجه داشت که در این دوران تاریخی، اروپا در خواب عمیق قرون وسطائی

فرو رفته بود. اسکولاستیک و جمود فکری بر دیرها و مغزها پنجه می زد و نیروی تعصب عجیب کلیسای کاتولیک، افکار نو را در نطفگی خفه می کرد، اگر کار مسلمین غیر عرب نبود، بی شک علم یونان چون چراغ بی روغنی فرو می مُرد. خوشبختانه ایرانیان و دیگر ملل خاورمیانه یعنی سکنه شام، بین النهرین، سوریه، لبنان و جز اینها با حفظ و تنقیح آن علوم، روغنی تازه به این چراغ کهن ریختند و آن شعله را تا زمان مترجمین غیر عرب، فروزان نگاه داشتند. باید توجه داشت که اروپا از قرن پنجم هجری (یعنی از قرن یازدهم میلادی) برغم تلاش سران کلیسای کاتولیک، متوجه ضعف و سستی علوم کلیسا شد و در جریان جنگ های صلیبی و آمد و رفت های بازرگانی و اقتصادی، غرب با منابع فرهنگی و دانش مسلمانان آشنا گردید و متوجه شد که با ترجمه آثار علمی مسلمین می تواند درین تاریکی مُظلم قرون وسطائی چراغی فراره خود برافروزد؛ از این تاریخ، نخستین تحقیقات خاورشناسی پایه گرفت. نخستین مترجم آثار عرب قسطنطین افریقای بود که در قزطاجنه به دنیا آمد و در سال ۸۴۰ هجری بدرود زندگی گفت؛ او آثار محمد بن زکریای رازی و علی بن عباس مجوسی و عده یی از کتب طبّی عرب را به زبان لاتینی برگرداند. غیر از او «جرارد» از اهالی کرمونا (متوفی به سال ۵۸۳ هجری) بهترین سال های عمر ۷۳ ساله خود را صرف ترجمه آثار کندی، خوارزمی، فارابی، زهراوی و قانون بوعلی سینا و کتب رازی به زبان لاتینی نمود. کار اینان به حدی در تحوّل فرهنگی اروپا مؤثر افتاد که از نیمه دوّم قرن پنجم تا اوایل قرن هشتم هجری قمری بازار ترجمه از عربی به لاتینی چنان گرم شد، که می توان گفت که کتابی نبود که از عربی به لاتینی برگردانیده نشده باشد؛ مترجمان؛ هم کارهای عربی شده یونانی را ترجمه کردند و هم کارها و آثار خود مسلمانها را. ما امروز به کتب لاتینی از آن دوران بر می خوریم که متن عربی آن در دست نیست، ولی متن لاتینی آن موجود است؛ چون کتاب «الأسطرلاب والعمل بها» از ماشاالله منجم معروف عهد منصور عباسی که اصل عربی آن موجود نیست ولی ترجمه لاتینی آن موجود است و در قرن شانزدهم مکرر چاپ شده است. این ترجمه ها تا نهضت ژنسانس در اروپا

ادامه یافت. در این دوران بازار مراکز علمی و دارالفنون‌ها و شعب علوم بشری گرم شد و مورد توجه و اقبال دانش‌پژوهان آن روزگار قرار گرفت. از این دوره خاورشناسی مورد عنایت پژوهندگان غرب واقع شد؛ دانش‌پژوهان تنها به ترجمه بسنده نکردند، بلکه دین اسلام و تمدن مسلمانان و زبان عرب سخت مورد مطالعه و نقد علمی قرار گرفت، ده‌ها تن از محققان انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و جز اینها در راه مطالعه در فرهنگ و تمدن اعراب و جهان اسلامی سالیان دراز صرف وقت کردند که از آن میان سر ویلیام مویر^۱، اشپرنگر^۲، نولدکه^۳، گولدزیهر^۴ و ده‌ها تن دیگر آثار گرانبغالی از خود بیادگار گذاشته‌اند. در بین این خاورشناسان عده‌ای بنای کار خود را به انتقاد و عیب‌جویی و بیان نارسایی‌های اسلام گذاشته‌اند، عده‌بی دیگر روشی اعتدالی پیش گرفته‌اند و تعصب ضداسلامی ندارند، گروه سوم با نظر تحسین به اسلام و مسلمانی نگریسته‌اند.^۵ و ما در این کتاب نمونه‌بی چند از نظریات و داوری‌های آنان را نقل خواهیم کرد.

نمونه‌ی چند از عقاید مذهبی پیش از اسلام

معتقدات صابئین

ابوالفداء در مورد اَمت کهنسال سُربانی و صابئین که اکنون مذهب و آیین آنها از بین رفته است، در کتاب موسوم به «التَّوَارِیحُ التَّنْدِیمَةُ مِنَ الْمُخْتَصَّرِ فی أخبارِ البَشَرِ» چنین می‌گوید: اَمت سربان قدیم‌ترین اَمت‌ها می‌باشد... کتابی دارند که آنرا به «شیت» نسبت می‌دهند، در آن کتاب از اخلاق حسنه مانند راست‌گفتاری و دلیری و حمایت نمودن غریب و امثال اینها سخن به میان آمده و مردم به رعایت کردن این امور مُکَلَّف شده‌اند، در همین کتاب اعمال قبیحه ذکر شده و به مردم تأکید شده است که از آنها اجتناب ورزند، از جمله عبادات صابئین هفت نماز است که پنج نماز با نماز مسلمانان موافقت دارد... نماز آنان مانند نماز مسلمانان با نیت است، نمازی برای مِیت دارند (بدون رکوع و سجود) و مدّت سی روز روزه می‌گیرند و اگر ماه را هلالی ناقص بوده باشد بیست و نه روز، روزه می‌گیرند، در روزه خود فطر و هلال را رعایت می‌نمایند و روزه را از ربع آخر شب تا غروب خورشید رعایت می‌کردند، اعیادی داشتند و کعبه (مکه) را بزرگ می‌داشتند.^۱

این بود مختصری از معتقدات دینی صابئین.

سوابق و معتقدات مذهبی ملل خاورمیانه

مقارنِ ظهورِ اسلام

از عهد عمر خلیفه دوّم حمله به ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه آغاز گردید، ولی اسلام در ایران و مخصوصاً در ماوراءالنهر با کندی و دشواری اشاعه یافت و مردم این مناطق به صُور و اشکال گوناگون با اسلام مبارزه می کردند. بارتولد به سوابق مذهبی و فرهنگی مردم ماوراءالنهر اشاره می کند و با استناد به نوشته های ابن الندیم صاحب الفهرست می نویسد:

«ساکنان ماوراءالنهر و سمرقند در کتب خود خطّ مانوی به کار می بردند، پیروان فِرَق و مذاهب ثنوی هم از قرن سوّم میلادی در ایران و امپراتوری روم مورد ایداء و تعقیب قرار گرفته بودند و اندک اندک به ماوراءالنهر هجرت می کردند؛ در میان اینان عدّه مانویان بیشتر بوده است و سازمانی مرتّب و سختگیر داشتند که این نیز امتیاز و برتری به ایشان می بخشیده است. مانویان بر اثر مجموع این مزایا حاکم بر اوضاع گشتند؛ اما راجع به دیگر فِرَقِ ثنوی: دیصانیان، تا حدود خراسان و چین می زیستند ولی پراکنده بودند و معابدی نداشتند، بنا به گفته شهرستانی، مزدکیان در سمرقند و چاچ و ایلاق منزل گزیدند؛ به احتمال قوی مزدکیان نخستین ناشران فرهنگ در سرزمین واقع بین «سیردریا» و «چو» بوده اند. ولی بعدها چون نفوس ایشان از مانویان کمتر بوده تحت تأثیر و نفوذ پیروان مانی قرار گرفتند، بعد از نفوذ اعراب اسلام قدرت حاکم بوده است. در اکتاف شمالی کشور، مردم مذهب شافعی داشتند. و ظاهراً هم اینان نخستین کسانی بودند که اسلام را در میان ترکان مجاور خویش

رواج دادند، معیذا حَتَفِیان میان اقوام ترک حکمروا گشتند؛ ضمناً چنانکه خواهیم گفت افکار مزدکی بالنسبه تأثیری شدید و متمادی در مردم ماوراءالنهر داشته است... و تعلیمات ثنویان نیز در ماوراءالنهر ریشه داشته و ایشان به نحو استواری (در مقابل اعراب) پایداری می‌کردند. اطفای نایره قیام‌های ایشان، به زحمت و سختی میسور بود؛ سران قیام‌ها، ترکان همسایه را به یاری می‌طلبیدند، ایشان‌گاه نیز بدین منظور خود به نزد صحرانشینان رفته عقاید و تعلیمات خویش را در میان ایشان اشاعه می‌دادند. قیام مُقْتَع یعنی آخرین قیام بزرگ ثنویان در حدود سال ۷۸۰ میلادی (۱۶۴ هجری) فرو نشانده شد؛ تعلیمات وی ظاهراً جنبه مزدکی داشته، زیرا که زنان را از آن همه می‌شمردند است. پس از مرگ مُقْتَع، فرقه او کماکان وجود داشته است پیروان او خویشتر را مسلمان می‌خواندند ولی نماز و وضو و غسل و روزه را مرعی نمی‌داشتند؛ زنان همچنان که نویسندگان ملل و نحل نوشته‌اند در دسترس همگان قرار داشتند، بنا به گفته مُقَدَّسی پیروان مُقْتَع لباس سفید به تن می‌کردند و از لحاظ معتقدات دینی به «زندیقان» نزدیک بودند حتی در زمان احمد بن محمد که تألیف تَرْشُخی را ترجمه کرده (این ترجمه در سال ۵۲۲ هـ. به عمل آمده است) نیز پیروان فرقه مزبور در نواحی کِش و نَحْسَب و برخی از دههای بخارا وجود داشتند، شاید نفوذ و تأثیر افکار مزدکی را بتوان به یاری برخی رسوم و عادات که سیاحان دوران مُتَأَخِر، در بخش شمالی افغانستان و مسیر علیای «آمودریا» ملاحظه کرده‌اند، توجیه کرد، مثلاً «الفین ستون» می‌گوید که رسم مردم هزاره (ایل هزاره، قومی در شمال افغانستان) چنین است که شوهر اگر جفتی کفش در آستانه در خوابگاه همسرش ببیند، بی‌درنگ از آنجا دور می‌شود؛ احمد بن محمد نیز همین نکته را درباره مرتدان ماوراءالنهر ذکر می‌کند.^۱ هیچکس بهتر از تَرْشُخی (در تاریخ بخارا) کُنْدی و بَطْوَه انتشار اسلام را در ماوراءالنهر مجسم نساخته است، به‌ویژه مردم ثروتمند در مخالفت با اسلام سرسختی ابراز می‌کردند.^۲

آنچه مخصوصاً بینوایان را جلب می‌کرد این بود که تازیان در مقابل هربار رفتن

۱. برای آشنائی بیشتر با آراء و مبارزات مُقْتَع رجوع کنید به ج ۲ تاریخ اجتماعی ایران، از

ص ۱۸۰ به بعد.

۲. گزیده مقالات تحقیقی بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۹۵ به بعد.

به مسجد دو درهم می پرداختند... بارتولد در صفحات بعد از قول مسعودی می نویسد:

«در قرن چهارم هجری «تغزغان» پیرو مانویت بودند ولی گفته او با دیگر اخبار سازگار نیست، ابن فقیه می گوید که بیشتر ترکان زندیق بودند. ابوریحان بیرونی بخش اعظم ترکان شرقی، چینیان و تبتیان و عده‌یی از هندوان را مانوی می شمارد و محتملاً سخنان مسعودی را باید به این معنی درک کرد که مانویت فقط در میان مردم اسکان یافته ترکستان شرقی (که تابع تغزغان بودند) و بالطبع از دیگر غزان تحصیل کرده تر بودند، به پیشرفت کامل نایل شده بوده است.

بطور کلی هربار که صحرائشینان دین جدیدی را می پذیرفتند، همیشه بخش اعظم تشریفات و رسوم و معتقدات پیشین «شمنی» خویش را هم حفظ می کردند، از سخنان تمیم بن بحرالمطوعی جهانگرد عرب چنین بر می آید که فقط در پاینخت تغزغان اکثریت با مانویان بوده است، و در دیگر بخشهای آن سرزمین عده زرتشتیان بیشتر بوده است. مانویان اوغور، کیش خویش را حتی در چین هم رواج دادند و بدین سبب فرض اینکه در میان اقوام نزدیک و خویشاوند خود به تبلیغ نمی پرداختند، دشوار است.^۱

نکته‌یی که ذکر آن بيمورد نیست اینکه چینیان و «کیدانیان» برخلاف اعراب که عقاید و نظریات خود را با جنگ و اخذ جزیه اشاعه می دادند - از همه ادیان و عقاید - بطور یکسان حمایت می کردند تا جایی که مورخان اسلامی، عدالت گورخانان را می ستودند... در نتیجه مسلمانان تسلط و برتری خویش را از دست دادند و پیروان دیگر ادیان توانستند عقاید و نظریات خود را اظهار و تبلیغ نمایند. به همین سبب مسیحیت نیز توانست، آزادانه تر از عهد فراختائیان توسعه و انتشار یابد.^۲ ولی اعراب برای تبلیغ و گسترش اسلام از روش و سیاست دیگری پیروی می کردند.

دشمنی بنی امیه با دین حنیف اسلام

چنانکه قبلاً اشاره کردیم پس از سپری شدن عهد خلفای راشدین، در عهد

۱. همان کتاب، ص ۲۱۴. ۲. همان کتاب، ص ۵.

خلق‌ای بنی‌امیه که به اسلام کمترین ایمان و اعتقادی نداشتند، مبارزات مذهبی بیش از پیش شدت گرفت. رازی در تبصرة العوام می‌نویسد: «معاویه بفرمود تا در جمله دیار اسلام بر منبرها و مناره‌ها لعنت بر علی (ع) می‌کردند، نامه‌ها نوشتند، هرکجا از شیعه علی بیابید یا کسی که فضایل ایشان گوید یا روایت کند او را بکشید. (زیاده) عامل یمن بود، هفتاد هزار شیعه علی در یمن را بکشت و فقها و قضاة بعضی از ترس قتال و بعضی از بهر مال و جاه، فتاوی برخلاف اقوال ائمه می‌دادند... و قومی از شیعه که مانده بودند، در سمرقند، مذهب و احادیث ائمه روایت می‌کردند و پنهان پیش امام می‌رفتند و کشف مشکلات از وی می‌کردند و در زمان بنی‌العباس هم مثل این بود تا غایتی که متوکل بفرمود تا تربیت حسین و شهدا را شیار کردند و بکاشتند تا مردم به زیارت نروند در سال ۲۳۶ از هجرت، و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمله روی زمین، و در شهری ۴۵ هزار آدمی در آن هلاک شدند و در زمان مأمون چون امام را شهید کردند فقهای خراسان عوام را دستوری دادند برگشتن اهل بیت و شیعیان ایشان، و هم منادی کردند که اگر با کسی فقه شیعه یعنی کتاب فقه... بیابند وی را بکشند و معهدا هیچ دارالکتب نیایی که کتب نواصب در آنجا نباشد...»^۱

همچنین در کتاب احياء الملوك از مظالم عمال معاویه به مردم سیستان سخن رفته است: «هرچند متصدیان معاویه و آل مروان تکلیف سب امیرالمؤمنین به آن جماعت (یعنی مردم سیستان) نمودند، از این معنی ابا کردند و افسون و افسانه آن قوم قبول طبع سیستانیان نیفتاد. بالاخره از دارالظلم بنی‌امیه فرمان رسید که از هر یک نفر یک مثقال طلا باز یافت نمایند، چون مردم بی‌اکراه آن وجه را ادا نمودند، رفته‌رفته آن وجه به ده مثقال طلا رسید. چون دریافتند که بالطوع والرغبة هر چیزی که طلب شود می‌دهند و مرتکب آن عمل شنيع نمی‌شوند، حکم کردند که در بازار، سرهای زنان اکابر آنجا را بتراشند تا به گفتن آن کلمه زشت راضی شوند. چون دیدند که به هیچ وجه به این گفتگو، همداستان نشدند، دست از ایشان برداشتند...»^۲

همچنین در دوره بنی‌امیه در عصر خلافت هشام، جُعدین درهم، که از بزرگان معتزله و از آزاداندیشان عصر بود، به نام زندیق تکفیر و اعدام شد. از جمله گناهان

۱. تبصرة العوام، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

۲. احياء الملوك، تألیف ملک‌شاه حسین، به اهتمام دکتر ستوده، ص ۶.